

أعوذبالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا ونبينا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين الى يوم الدين

در جلسه گذشته به مناسبت ایام عزا و سوگواری اهل بیت علیهم السّلام در ماه محرّم و صفر، تا حدودی مطالبی که در این زمینه از بزرگان در نظر بود به عرض رفقا و دوستان رسید. ولی شاید قصور از بنده بوده که نسبت به کیفیت اقامه عزا آن طور که باید و شاید حقّ مطلب ادا نشده بود که سؤالاتی در ذهن بسیاری از دوستان پیدا شده و باید هم همین طور باشد. یعنی انسان باید مسیر خود را با فهم و عقل انتخاب و اختیار کند. مطلبی را که بنده عرض می‌کنم این مطلب وحی منزل نیست و بر اساس تفکر و بینش خود نسبت به مبانی و معتقدات آنچه که از مسیر و مرام و منهج بزرگان دریافته‌ام خدمت رفقا و دوستان و همین طور سایر افراد قرار می‌دهم.

باید مطالب سنجیده شود، روی مطالب باید تأمل شود و تحقیق شود، به صرف اینکه بنده یک مطلبی را عرض می‌کنم این مسئله مورد پذیرش قرار نگیرد. خود رفقا، خود اشخاص، هر کسی در هر کجای دنیا هست این مسائل را که می‌شنود باید از روی فهم و تدبّر باشد تا اینکه در این گذر زمان و پرداختن به برنامه بزرگان بتواند قدمی به جلو و مرحله‌ای را از مراحل طی کند.

حرکت از روی تقلید حرکتی است عصّارانه و مانند آن حیوانی که آن را به دور طاحونه^۱ به

^۱ آسیاب

گردش درمی آورند انسان به دور خود حرکت می کند. البته تقلید از فرد خبیر و بصیر که یا معصوم علیه السلام است و یا متصل به ولایت معصوم علیه السلام، آن هم در حکم تحقیق است نه تقلید و عین صلاح است. یک وقت انسان مریض است و وقتی که مریض می شود دکتر زیاد پیدا می شود، دیگر از طفل ده ساله گرفته تا پیرزن نود و چهار ساله همه دکتر می شوند و هر کسی برای انسان دوائی تجویز می کند. اگر انسان بخواهد به حرف این و آن گوش بدهد این می شود تقلید و این تقلید انسان را به هلاکت می برد، انسان را به نیستی می کشاند. چنانچه این مسئله در میان ما خیلی رایج است و خیلی ها به واسطه این مسئله به هلاکت افتادند. مرض پدیده ای است که اقتضای مسیر خاص خود را می کند. درمان باید بر اساس مسیر تعیین شده و منطقی و عقلانی باشد و این افرادی که می آیند و بدون تحقیق و بدون تعلّم یا مطب باز می کنند یا از این عطّارهایی که به صرف گیاه بودن و ادّعای غیرشیمیایی بودن مواد و امثال ذلک، به خود حق می دهند که طبابت کنند و برای افراد نسخه بیچند، همه اینها مسؤل هستند. طبابت باید بر اساس منطق و سیره عقلانیه باشد.

در روایت از رسول خدا است که فرمود: کسی که طبابت کند بدون علم علاوه بر کیفر دنیوی

و ضمان،

عقوبت اخروی را هم باید متحمل شود. هم ضمان دنیوی و هم عقوبت اخروی.^۱ این مسیر، مسیر عقلایی است، مسیر منطقی است. رسول خدا هم نمی فرمود مطلب همین بود. مطالبی را که اولیای دین می فرمایند بر اساس منطقی و بر اساس فطرت و بر اساس موازین و مبانی فطری است. این طور نیست که به صرف طبابت و تداوی با اعشاب و گیاهان هر کسی به خود اجازه دهد که با جان مردم بازی کند.

وقتی که مرحوم آقا برای تحصیل به نجف مشرف شده بودند، فرزند اوّل ایشان یک دختری بود به نام فاطمه و خیلی از هوش او هم تعریف می کردند. می گفتند یک چیز عجیبی بود. تقریباً حدود شش ماه در آن هوا و فضای نجف بود، یک شخصی آنجا بود به او می گفتند که دکتری هست و آقایان پیش او می رفتند، درحالی که خیلی سررشته نداشت و آمده بود و خودش را به این شغل مشغول کرده بود. کسی دیگر هم نبود یا اینکه این طور معروف شده بود. این بچه مرخص می شود و پیش این دکتر می برند و این هم دارو می دهد و این فوت می کند. اواخر حیات مرحوم آقا بود در یک قضیه ای که ایشان برحذر می داشتند افراد را از اینکه به غیرمتخصص مراجعه کنند و می فرمودند باید در این گونه مسائل به بهترین متخصص مراجعه کرد. افرادی که می آمدند یک پیشنهادهایی می کردند و از پیش خودشان تجویزهایی می کردند. ایشان خیلی متأثر می شدند و پرخاش می کردند و می گفتند این کارها چیست که انجام می شود مگر اینها... یعنی این یک سنتی است در میان ما ایرانی ها، واقعاً یک سنت غلطی است، یک روش غلطی است که در چیزی که سررشته نداریم دائماً دخالت می کنیم و خیال می کنیم حالا این یک فخر و افتخار است. ایشان می فرمودند من هنوز که سال های سال از آن جریان فرزندم می گذرد، هنوز آن سوز از دست دادن این فرزند را به خاطر طبابت آن شخص غیرطیب در خود احساس می کنم. این حرف شخصی است که ولی خدا است. ولی چقدر این مسئله گران آمده که این طور از این مطلب یاد می شود. باید هر چیزی جای خود باشد. یکی هم در مسائل بنایی هر کسی می خواهد بنایی کند هر کسی می آید رأی می دهد: اینجا را این جور کن، آنجایش را آن جور کن. در مسائل مختلفی هست که بدون تخصص ما می آییم و اظهار نظر می کنیم و بدون در نظر گرفتن عواقب، همین طور نظر می دهیم.

راه سلوک این نیست، راه سلوک راه اتقان است، اتقان. یعنی وقتی یک شخصی می آید پیش

^۱ کشف القناع، ج ۴، ص ۴۲.

شما می‌گویید فرض کنید که من معده‌ام درد گرفته، دلم درد گرفته یا سرم درد گرفته، فوراً نگو من دلم درد گرفت همچنین دواایی خوردم خوب شدم. اگر شما بگویی کار حرام انجام دادید، حرام. حرام که فقط از دیوار مردم بالا رفتن نیست، این هم حرام است. مگر شما سررشته دارید؟ که تا یکی گفت دلم درد گرفته، آقا من این دوا را خوردم خوب شدم بیا تو هم بخور دو هفته بخور. شاید هزار مرض اینجا است. از کجا این مسئله مرتبط با این قضیه می‌شود؟ بله، انسان طبیب متخصصی را دارد می‌تواند معرفی کند، من پیش این رفتم نتیجه گرفتم

شما هم برو. خودش نمی‌تواند. اگر این کار را انجام بدهد یک عمل ضد سلوکی انجام داده است. یعنی ضد و برخلاف مسیری که خدای متعال تعیین کرده انجام داده است. این مراقبه‌ای که بزرگان می‌فرمایند انسان باید مراقبه کند، خیال نکنید فقط مراقبه از دروغ گفتن و سب و فحش دادن، نه! مراقبه در این گونه مسائل، انسان خود را نگه دارد، کف نفس کند، زبان را به هر سخنی نگشاید، هرچه که به فکر او آمد او را بر زبان نیاورد این مراقبه است. یک وقت ممکن است انسان یک همچنین مسئله‌ای را انجام بدهد از ده سال نماز شب خواندن جلوتر برود. خود را نگه دارد. نفس خود را نگه دارد از هرز بودن و بی حساب و کتاب بودن، او را دریاورد، این می‌شود مراقبه. این معنا معنای مراقبه است.

نسبت به مطالبی که خدمت رفقا عرض شد دیدم که بهتر است توضیح بیشتری در این زمینه داده بشود تا اینکه آن مسیر واقعی و سنت حسنه و دستوری که خود بزرگان و اولیای دین و ائمه علیهم السلام به ما داده‌اند آن دستور مشخص شود. لِمَ و عِلَّتْ آن به دست بیاید و بدانیم که باید در آن مسیر حرکت کرد و در آن راه رفت تا اینکه انسان به آن نتیجه مطلوب برسد و آلا ممکن است که در مراتب پایین متوقف شود. من نمی‌گویم که افراد گمراه می‌شوند، متوقف می‌شوند در همان مراتب پایین می‌مانند. حرکت ایشان در همان منازل مادون، آن حرکت تثبیت می‌شود و دیگر نمی‌توانند عبور کنند، نفس خود را نمی‌توانند بکشند و به بیرون بیاورند و او را وارد افق‌های دیگری کنند. فقط اینجا که نیست. مسائلی هست، مراتبی هست، درجاتی هست که برای رسیدن به آن درجات، انسان باید به خود حرکت بدهد و تصور نکند که مطلب به همین کیفیت و به همین وضعیت است.

شکلی نیست در اینکه مصائبی که بر اهل بیت وارد شد مخصوصاً در مسئله کربلا از حد تصور اصلاً خارج است. جنایاتی که دشمنان خدا روا داشتند بر آل رسول و آن فجایعی که انجام شد کدام قلبی است که شمه‌ای از این فجایع را بشنود و متأثر نشود.

امروز به یکی از رفقا داشتم می‌گفتم که یک وقت مرحوم آقا در صحبت‌های ایشان شنیدم می‌فرمودند: من مدت‌ها بود که در ذهنم این مسئله عطش سیدالشهدا علیه السلام بود که این چه طور می‌شود انسان به این نقطه و به این نکته برسد که ما در تاریخ داریم که به واسطه شدت عطش، یک ابر و دخانی در جلوی چشمان حضرت نمایان شده بود. طبعاً اطباء چشم این را بهتر درک می‌کنند احتمالاً به خاطر کمبود آن مایع زجاجیه در قرنیه و اینها یک همچنین مسئله‌ای برای افرادی که دچار عطش بسیار شدیدی شده باشند پیدا می‌شود. ایشان می‌فرمودند ما این را خوانده بودیم ولی من نمی‌توانستم

درک کنم چه طور می شود این قضیه برای سیدالشهدا پیدا شود که بین خود و بین سماء یک دخانی را می دید، ابری را می دید و چشم آن طور که باید و شاید نمی دید. این چه عطشی بود؟ این چه مسئله ای بود؟! تا اینکه می فرمودند در یک سفری ما به مکه رفته بودیم در همان سفر اول، ظاهراً بیمار شده بودند و بعد می خواستند با ماشین بروند مکانی و مدتی بود آب نخورده بودند و مصادف شده بودند با بی آبی. به وضع بسیار ناگواری افتاده بودند به طوری که ایشان می گفتند

که رمق از من رفت و دیگر توان بر حرکت نداشتم و اگر نیم ساعت دیرتر به قهوه‌خانه‌ای نمی‌رسیدیم که در آنجا چایی، آبی، چیزی نبود من تلف شده بودم. ایشان می‌فرمودند من در این نیم ساعت که تا برسیم در جلوی چشمم دخان و دود احساس می‌کردم و می‌دیدم. یعنی هر جا چشمم را باز می‌کردم آنجا به یاد این عطش سیدالشهدا علیه السّلام افتادم که این قضیه این بوده است. یعنی حضرت از نقطه نظر عطش و کمبود آب، بدن دچار کم‌آبی شده بود، این حالت پیدا شده بود. این یکی از مسائل بوده، یکی از مطالب و جریان‌هایی بوده که بر حضرت گذشته است.

شهادت امام مجتبی علیه السّلام، شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله، شهادت امام رضا علیه السّلام یا شهادت امام سجّاد علیه السّلام در ماه محرّم و صفر، این چند نفر از ائمّه، شهادت ایشان در این ماه بوده آن هم با چه وضعیتی و با چه کیفیتی.

در همین مجلس قبلی مخدّرات، بنده عرض کردم که واقعاً بعضی از این نویسندگان و گویندگانی که اطلاعی از تاریخ و از مبانی و از انصاف ندارند، یعنی از انصاف هم اطلاعی ندارند، راجع به امام سجّاد علیه السّلام چه تعبیراتی دارند: ای کاش او هم در میان شهدای کربلا بود! آخر کسی می‌آید به امام یک همچنین حرفی بزند؟! چرا نباید او در کربلا به شهادت برسد؟! اگر تو تاریخ خوانده بودی می‌فهمیدی که امام سجّاد بلند شد در آن حال مرض افتاد، عمّه‌اش را صدا کرد که عصای من را بیاور و شمشیر مرا بیاور و حرکت کرد که برود به طرف گودال قتلگاه و از پدر حمایت کند و نتوانست، یعنی قدم از قدم حضرت برنداشت. همین طوری ما می‌آییم و می‌بافیم، نسبت به ائمّه علیهم السّلام می‌بافیم!

کلّ جریاناتی که بر امام حسین علیه السّلام گذشت از زخم و تیر و سنگ و شمشیر و اینها یک ساعت یا یک ساعت و نیم بود. حدود دو ساعت آمدن و جنگ کردن و مواجه شدن با شمشیر و با تیر و اینها بیش از یکی دو ساعت نبود. بعد هم جریان به آن کیفیت انجام شد که واقعاً خیلی عجیب است. امام سجّاد روزها هر روز برایش یک کشته شدن بود. شما تصوّر این را بکنید که یک نفر را با آن زنجیرها به این کلفتی، که من در یک موزه‌ای که در یکی از همین کشورها بود که بودم در عراق یا سوریه یا ... نظیر آن غل جامعه‌ای را که در آن زمان امام سجّاد علیه السّلام را مقید به آن غل کرده بودند در آنجا آویزان کردند، دیدم تحمل یک دقیقه آن را ما نداریم. آن وقت انداختند آهن به این کلفتی دور گردن، زنجیر، دست و پا و همه بسته، به طوری که بر شتر برهنه هم سوار کردند، شتری که در حال حرکت است که با هر قدمی که شتر برمی‌داشت از زیر این آهن‌ها خون می‌آمد، چه زجری امام سجّاد

کشید در این مدت؟! چه زجری کشید؟! قضیه امام حسین یکی دو ساعت بود تمام شد. چه زجری کشید؟ این بالاتر بود یا آن؟ برویم امتحان کنیم، امتحان کاری ندارد! امتحان کنیم ببینیم که خوش می‌گذرد یا چه طوری است قضیه؟! مسئله چه طوری است؟ آن وقت حضرت با این وضع بیاید در کوفه، در مجلس آن لعین، بعد ببرند حضرت را در شام، در آن خرابه که می‌فرماید شب از سرما، روز از

گرما ...

واقعاً عجیب است آن داستان منهال^۱ وقتی که می گوید آدمم دیدم همین که حضرت، پشتش را برگرداند دیدم خون از آن زنجیر و اینها جاری است. اینها بشر بودند، اینها مسکن که نمی خوردند. مسکن که تزریق نمی کردند، آنها هم عصب داشتند، آنها هم درد داشتند. این الم و جراحت امام سجّاد علیه السّلام به چه نحوی بود که تا زمان شهادت امام سجّاد علیه السّلام این طور بود و حضرت به کسی نمی گفت که وقتی حضرت را داشتند غسل می دادند، اصحاب امام سجّاد وقتی نگاه می کنند به آن بدن حضرت، می بینند هنوز زخم و آن آثار است، امام باقر می فرماید این مربوط به همان جریان است. چه کسی اینها را تحمل کرد؟ چه کسی این مسائل را این طور به این وضعیت تحمل کرد؟

آن وقت می آیند مسائلی بیان می کنند عجیب! چرا امام سجّاد با فرستاده یزید در مدینه بیعت کرد؟ مگر امام بیعت می کند؟! نمی شود امام بیعت کند! یعنی کسانی می آیند بر امام خرده می گیرند؛ افرادی مثل همین آقا شیخ عبّاس قمی، همین صاحب مفاتیح این مطلب را نپذیرفته! مگر می شود؟! نبایست این کار انجام بشود که امام سجّاد با این فرستاده یزید، یک خون خوار قسی، که سه روز تمام زنان مدینه را بر لشگر شام حلال کرد، یک همچنین حیوان درنده ای آورده امام سجّاد را یا بیعت کن با خلیفه مسلمین یا الان گردنت را می زنم؟ چه کار کند، چه کار کند امام؟! ما همین طور اینجا گرفتیم و نشستیم و خودمان می بُریم و خودمان می دوزیم و می گوئیم نه نباید این کار را بکنیم. وضعیتی بود می کشتند امام سجّاد را، زمین خالی از حجّت می شد، دیگر امامی وجود نداشت، دیگر سرپرست امتی وجود نداشت. شما خیال می کنید این بیعتی را که امام سجّاد علیه السّلام با فرستاده و نماینده یزید می کند این خیلی راحت است؟! من قطع دارم، قطع دارم آن بیعتی را که امام سجّاد علیه السّلام با فرستاده یزید در آن روز انجام داد هزار بار آرزوی مرگ می کرد تا اینکه این مسئله اتّفاق نیفتد، ولی باید انجام بشود، باید انجام بشود.

آدم گاهی از اوقات این قضایا را به یک مقداری، نه به این شدّت، یک ده درصدی، ده در هزاری چند درصدی، انسان می تواند اینها را گاهی تجربه کند؛ برای خود بنده هم اتّفاق افتاده در بعضی از اوقات می خواستم خودم را بیازمایم، ببینم نسبت به فلان مطلب، نسبت به فلان قضیه چه احساسی

^۱ منهال بن عمرو، یکی از هواداران اهل بیت بود که در شام می زیست. در روزهایی که اسرای اهل بیت در خرابه شام بودند، روزی امام سجّاد علیه السّلام بیرون آمد و با او برخورد کرد و گفتگوهایی میان آن دو انجام گرفت و امام، از مظلومیت اهل بیت و شداید دوران اسارت سخن گفت.

دارم؟! واقعاً در آن زمان احساس می‌کردم که مُردن برای من بسیار بسیار راحت‌تر از اقدام به یک همچنین مطلبی است ولی باید این کار را انجام داد. کاملاً این مسئله را احساس می‌کردم که اگر من را مخیر کنند بین اینکه این کار را انجام بدهم یا از این دنیا بروم، می‌گفتم من از این دنیا می‌روم من این کار را انجام نمی‌دهم، این عمل را من انجام نمی‌دهم. آن وقت همین طوری ما می‌آییم: چرا امام سجّاد بیعت یزید را قبول کرد؟! همین طوری بدون هیچ

حسابی و کتابی! یعنی اگر شما حساب کنید مصیبتی که بر امام سجّاد علیه السّلام در این مدّت آمد و قضایایی را که امام سجّاد با چشمش در کوفه دید؛ تمام آن اهل بیت سیدالشّهدا، خواهر، زن، خواهرزاده، دختر، تمام اینها مسئولیتش با امام سجّاد بود دیگر! این مصیبتی که بر امام سجّاد علیه السّلام در طول مسیر آمد، تحقیقاً اگر نگویم بیشتر از مصیبت کربلا بوده، کمتر نبوده. مصیبت کربلا چه بوده؟! بالاخره زدن و کشتن و از بین بردن بوده است دیگر. آمدن به این نحو به این کیفیت، آن قضایایی که مربوط به خود حضرت و پاهای حضرت را با زنجیر به زیر شتر بستند که با هر حرکت شتر، تمام این زنجیرها می‌کوبید بدن امام سجّاد را، یک دقیقه‌اش را ما نمی‌توانیم تحمل کنیم. می‌گویم بنده دیدم در موزه‌ای که در آنجا بود آن اوضاعی که در آنجا بود. تیر می‌آید به آدم می‌خورد آدم بعد از ده دقیقه می‌میرد. نهایت آن این است دیگر. این هر آنی یک تیر دارد فرو می‌رود، هر آنی یک نیزه دارد به بدن آدم فرو می‌رود. تمام هم نمی‌شود. یک روز، دو روز، سه روز، ده روز، بیست روز، حتی تا یک ماه هم نقل شده است و مطالب دیگر و آن جریانات دیگر به جای خود.

این به این نحو آیا اقتضا نمی‌کند که شیعه نسبت به این مسئله متأثر بشود؟! قطعاً همین‌طور است. قطعاً همین‌طور است انسان در عزاداری سیدالشّهدا و ائمه علیهم السّلام احساسش او را برمی‌انگیزد که در این مصیبت خود را حاضر ببیند و ناظر ببیند و آن وضعیت را درک کند و آن تألّمات را احساس کند تألّم را احساس کند.

وقتی که مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی اعلی الله مقامه در مناجاتش با خدا می‌گوید: «ای کاش، ای کاش آن عمودی که بر فرق علی اکبر تو آمد بر فرق فرزند من می‌آمد» این احساس می‌کند این مسئله را؛ «ای کاش آن تیری که بر چشم ابوالفضل تو می‌آمد آن تیر بر چشم من می‌آمد»؛ ای کاش... این دروغ نمی‌گوید این راست می‌گوید، این احساس می‌کند. واقعه عاشورا را احساس می‌کند لمس می‌کند. چون از اولیای الهی است، ولی خدا است، معیت دارد احساس می‌کند، معیت دارد. مثل ما نیست که فقط فیلم بازی کند. نه، او معیت دارد او با خود وجود حقیقی امام علیه السّلام اتّحاد برقرار کرده است و آن وجود، در مظاهر مختلفه جمال و جلال الهی در هر موقعیتی که قرار بگیرد این هم در همان موقعیت وجدان می‌کند. لذا درست می‌گوید.

وقتی که این‌طور است کجا انسان می‌تواند در این ایام اظهار شادی کند؟ وقتی که مرحوم آقا می‌فرمودند در این ایام شیرینی نخرید، آجیل نخرید، چیزهایی که باعث تفنّن است در این دو ماه نگیرید. این فقط یک شعائر نیست بلکه اظهار وحدت کردن است، اظهار معیت کردن است که من با

شما در این قضیه شریک هستم. مثل جابر بن عبدالله انصاری که آمد بر سر قبر سیدالشهدا علیه السلام چه گفت؟ گفت من شهادت می دهم با تو هستم، در هر کجا در فراز و نشیبها با تو بودم، در کربلا با تو بودم در رفتن به کوفه و شام با تو بودم. در همه اینها با تو بودم و راست هم می گفت چون خودش را در این سلسله می دید و یکی از افراد این

سلسله می دید. خودش را در یکی از این افراد احساس می کرد. این سلسله ای که در پشت سر سیدالشهدا دارد حرکت می کند و این مراتب کمال را یکی پس از دیگری دارد طی می کند خودش را درون این سلسله می دید و احساس می کرد. فقط حرف نمی زد، مشخص است که این حرف ها از دل برمی خواست و نسبت به این مسائل با یقین و با اِتقان و اِحکام این مطالب را می گوید. انسان باید خود را به این کیفیت دریاورد، به این وضعیت باید دریاورد. اینها مسائلی است که باید بیان شود.

امشب ما داشتیم می آمدیم در این خیابان ها نگاه کردم در همین خیابان بزرگ که هست از میدان ژاله به ... دیدم در این خیابان ها از هر چند تا مغازه یکی مغازه شیرینی فروشی است. افراد دارند می آیند بی توجه، پُر! فلان شیرینی، فلان عنوان فلان عنوان، تمام هم نمی شدند. مثل اینکه مردم این ایام محرم و صفر تازه اشتهايشان برای شیرینی بیشتر باز می شود! این مغازه پُر پُر بود. به این رفیقمان گفتم آخر اینها خجالت نمی کشند؟ اگر پدرشان می مُرد، اگر یکی از عزیزان ایشان می مُرد مغازه را نمی بستند نمی گفتند به خاطر فوت فلان کس ما تا موقع فلان تعطیل هستیم؟ انگار ما اصلاً فرهنگ نداریم و فقط باید مادیات بر فرهنگ ما حاکم باشد! چرا باید شیعه در ماه محرم و حرام مغازه های شیرینی فروشی داشته باشد؟ چرا؟ چیزهای دیگر بفروشد، نان روغنی بفروشد، از آن چیزهایی که از نظر عرف تفنن به حساب نیاید، تفریح به حساب نیاید. چرا؟ این چیزهایی است که باید گفت به مردم، باید آنها را متوجه کرد و البته شاید هم مطلع نیستند، جاهل هستند نه اینکه معاند باشند ولی باید به آنها گفت.

یک روز مرحوم آقا در همین محرم و صفر بود و اتفاقاً روز شهادت یکی از ائمه بود یا در غیر محرم و صفر بود ولی روز شهادت بود. از اصفهان آمده بود و چند جعبه گز از اصفهان آورده بود برای مرحوم آقا و داده بود به یکی از این افراد و وقتی به مرحوم آقا گفتند ایشان فرمود: رفت یا نرفت؟ گفتند هنوز نرفته است. گفت: برو به ایشان پس بده و بگو دیگر تا آخر عمر من از تو هدیه ای را قبول نخواهم کرد. امروز روز شهادت امام است برای من گز می آورید؟! این روش روش بزرگان بوده است، یاد می دهند به ما ادب به ما یاد می دهند، قانون به ما یاد می دهند. ارزش ها را برای ما روشن می کنند، روشن می کنند که امروز ... گفتند: اگر پدرت هم امروز از دنیا رفته بود تو گز می آوردی؟ یا مصیبت دیده هستی؟! مصیبت زده هستی و باید امروز را در حال مصیبت و در حال حزن باید باشی. این یک مسئله طبیعی است و باید این مسائل روشن بشود و خصوصیات آن باید برای مردم گفته شود.

اما عرض بنده در آن مجلس قبل این بود که مکتب توحید و مسیر امام علیه السلام مکتب عبور است نه مکتب توقّف و سکون. امام علیه السلام هم عزا دارد و هم عروسی دارد. هم جشن دارد

و هم فقدان دارد. هم مرض دارد و هم صحّت دارد. هم ضیق دارد و هم رفاه دارد. همه اینها در زندگی امام علیه السّلام است. ما فقط از امام و از ائمه مصیبتش را گرفتیم بقیه را همه را ول کردیم، انگار این ائمه فقط برای گریه و زاری ما آمدند! اینکه نشد، این ماندن در مصیبت است، توقّف در مصیبت است نه توقّف در سیدالشّهدا. سیدالشّهدا

قبل از واقعه کربلا همان طوری که خدمت رفقا عرض کردم قبل از واقعه کربلا امام بود. یک امام معصوم بود و همان عصمت امام علیه السلام بود که واقعه کربلا را از سایر واقعه‌ها متمایز ساخت. هیچ واقعه‌ای در تاریخ نبوده است و نخواهد بود و بر هر واقعه‌ای اسم کربلا گذاشته شود حرام است و توهین به مکتب تشیع است و اهانت به مقام عصمت و خطاناپذیری امام علیه السلام است و تصرفاتی که دارد در همه مراتب. خیلی وقایع زیاد است، افراد خیلی خوبی بودند از دنیا رفتند، شهید شدند به جای خود، همه مأجور، همه محمود و همه مورد رضای الهی، ولی کربلا نیست. کربلا یک مسئله دیگر است. عاشورا نیست، عاشورا یک مطلب دیگر است. عاشورا مدیر آن سیدالشهدا بود، سیدالشهدا بود، سیدالشهدا عنوانی است مربوط به یک نفر و آن حسین بن علی بن ابیطالب، نه آدم دیگر، نه آدم دیگر حالا یکی کشته شود در یک قضیه‌ای ما اسمش را بگذاریم سیدالشهدا؟ حالا چون کشته شده است سیدالشهدا است؟ نه، این غلط است. سیدالشهدا لقبی است که شیعه اتفاقاً در حفظ و حراست از این عنوان و قداست باید کوشا باشد نه اینکه با ضم و ضمائم دیگر این مقام و موقعیت را دائماً بیاورد پایین آن هم یک سیدالشهدا، آن هم یکی آن هم یکی چندتا شد؟ پس چند هزارتا سیدالشهدا داریم! پس امام حسین کدام یک از آن‌ها بود؟

مثل این ساختمان‌هایی که الان انجام می‌دهند بعضی جاها ساختمان می‌گذارند اسمش را می‌گذارند کعبه، کعبه یکی است اسم کعبه فقط برای آن ساختمان خاص است و آن بنای خاص است و در جای دیگر نمی‌شود آن اسم را استعمال کرد و حرام است. چون این اسامی، اسامی توقیفیه است و جایز نیست که انسان این اسامی را در جای دیگر استفاده کند. چون این اسامی هرکدامشان بار خاص خودشان را دارند. بار معنوی و مفهومی خاص خودشان را دارند. مسئله سیدالشهدا هم همین است.

اینکه بنده عرض کردم که مجالس باید مجالسی باشد که در آن مجالس باید به نحو متعارف در آنجا عزاداری شود، شلوغ پلوغ کردن و داد و بیداد کردن و به هم زدن و ریختن این چیست آقا؟ اینکه عزاداری نیست، این دیوانگی است. آدم همین طوری بزند شلوغ و پلوغ و ... چه خبر است؟ چیه آقا؟ اینکه عزاداری نیست. عزاداری این است که منظم، مرتب، سنگین، رنگین، انسان بنشینند گریه کند که آن گریه خودش رحمت است و موجب نزول برکت است و موجب حضور نفس عصمت است در آن مکان. وقتی که آن حقیقت عصمت در یک جا ظهور پیدا می‌کند طبعاً افرادی که در آنجا هستند متأثر می‌شوند و منفعل می‌شوند و رنگ می‌گیرند از آن حضور؛ این رنگ گرفتن به صورت اشک از چشمان انسان می‌آید یا حتی به صورت غیر اشک. انسان حال انبساط پیدا می‌کند حالش عوض می‌شود سبک

می‌شود، می‌بیند تعلقاتش کم شده است. حالا اگر انسان بیاید و خودش را مصیبت زده کند؛ یعنی برود در مصیبت، حالا کاری ندارد این صاحب مصیبت امام حسین است، غیر امام حسین است. ما می‌خواهیم سینه‌مان را بزنیم، بر سرمان بزنیم یک ساعت بر سرمان بزنیم حالا برای چه کسی سینه می‌زنی؟ می‌گوید: برای چه کسی؟ برای چه کسی می‌زنیم؟ امام حسین

دیگر برای امام حسین. این می شود چه؟ این می شود تحت تأثیر خود مصیبت قرار گرفتن و مصیبت زده شدن.

انسان نباید مصیبت زده شود. انسان باید غالب بر مصیبت باشد، حاکم بر مصیبت باشد. نباید خود را از دست بدهد نباید خود را گم کند. نباید از خود بیرون بیاید، غلط است. چقدر سیدالشهدا در روز عاشورا، در شب عاشورا حضرت زینب و سایر افراد را دعوت به صبر می کرد مگر ما نداریم؟ لایذهبن بحلمک الشیطان.^۱ شیطان مبدا حلم تو را براباید! عنان اختیار را از کفت براباید. این حرفها حرفهای امام حسین است. یعنی داد نزن، شیون نکن، مسلط باش. حالا یک وقتی مسئله اصلاً از اختیار انسان خارج می شود در او بحثی نیست، آن اشکال ندارد. ولی نه انسان بیاید خود را ببندازد در این وادی، گریه اش نمی آید دائماً داد بزند، گریهات نمی آید ساکت بگیر بنشین. خودشان فرمودند مَنْ بکی أو أبکی أو تباکی وجبت له الجنة^۲ امام صادق علیه السلام فرمودند کسی که گریه کند بر مصیبت ما، یا اینکه بگریاند. همین ذاکرینی که می گریانند و مصائب را نقل می کنند. یا اگر از این دو قسم نیست حالش جور نیست گریه اش بگیرد، خود را به حال حزن در بیاورد. این به حال حزن در آوردن یعنی خود را داخل در این مسیر کردن، داخل در این رودخانه کردن و جبت له الجنة باید هم همین طور باشد؛ چون داخل در رحمت شده است، داخل در رحمت و اسعه امام علیه السلام شده است. به همین مقدار از ما خواستند، کافی است تمام شد. دیگر این چیزها را ندارد.

وقتی که سینه زده می شود آرام باید سینه زده شود. می گویند دیگر محکم بزن به هر اندازه که امام حسین را دوست داری! بابا این مریض می شود، جراحی پیدا می کند. مگر این کارها درست است؟ یا اینکه مقدار عزاداری باید مشخص باشد، یک مقدار متعارفی که انسان بیاید و در آن حال و هوا قرار بگیرد، فیض ببرد و تمام شد. حالا سه ساعت سینه بزند بعضی می گویند که بندگان خدا دعوت می کنند یک جا حالا نهاری یا شامی، تصوّر بر این است که حالا قرار بر این است که اطعامی باشد دیگر حالا هر چه می شود تا جان دارد و رمق دارد بزند که یک وقتی این پولی که اینجا خرج می شود حرام نشود! بابا همان یک ربع اوّل را به تو ثواب دادند بقیه آن دیگر هر چه آنهایی که آنجا هستند و این شکمشان غرغر می کند و از سویدای دل دارند تو را دعا می کنند همه آن دعاها به تو می رسد! همان یک ربع اوّل، یک ربع بیست دقیقه، نیم ساعت، یک روزه و یک سینه، تمام شد، تمام شد. دیگر این همه تا یک بعد

^۱ وقعة الطف، ص ۲۰۰؛ اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۸۳.

^۲ اللهوف علی قتلی الطفوف (ترجمه فهری)، ص ۱۰؛ مشیر الأحران، ص ۱۴.

از نصف شب موقع عزاداری است شور بدهیم، نه! اینها توقّف در مسئله است! این مصیبت زده شدن است. سیدالشّهدا نمی خواهد بگوید باید در من مصیبت زده شوید، در من مصیبت زده نشدید با این کارتان مرا از دست دادید شما مرا از دست دادید.

در این مجالس بیا به دنبال اینکه چه راهی را برای خودت اختیار کنی که آن راه تو را به من نزدیک کند، به هدف من نزدیک کند. یک روضه انجام بدهیم، یک ذکر مصیبت انجام بدهیم، ده دقیقه، یک ربع در حالت آرامش، با صدای متعارف و با صوت متعارف، نه با دادهایی که طاق بیاید پایین، نه با نعره‌هایی که زن حامله

بچه سقط کند، نه با این چیزها! آن وقت اثرش را در خودتان ببینید که این اثرش بیشتر است یا اینکه تا ساعت دو بعد از نصف شب خودتان را تگه پاره کنید و بعد بلند شوید بیاید بیرون مثل آدم مریض بیفتید یک طرف! کدام اثرش بیشتر است؟! کدام احساس سبکی و انبساط و حیات برای انسان حاصل می شود؟ کدام یک از اینها، کدام یک از اینها؟ آنهایی که تصور کردند دین فقط گریه کردن است آنها سخت در اشتباه هستند. آنها یک طرف سگه را دیدند دین گریه نیست. دین عشق است، محبت است، مودت است، وحدت است، معیت است. خودشان فرمودند: هل الدین الا الحُب و البغض^۱ بغض نسبت به اعداء و حب نسبت به راه یافتگانی که دست انسان را می گیرند. مگر غیر از این است؟ دین محبت است.

محبت اهل بیت اصل و اساس دین است این محبت را از ما بگیرند هیچ چیز در دست ما نیست. الان محبت امام زمان را از ما بگیرند، چه می شود؟ می شویم ربات، ما ربات هستیم فقط ربات. این محبت است که انسان را می برد و نزدیک می کند و در مصیبت آنها همراه با آنها صاحب مصیبت می کند و محزون و در شادی آنها صاحب نشاط می کند. بعضی ها هستند در تولد ائمه هم بلند می شوند روضه می خوانند! غلط است. تولد ائمه که دیگر روضه خواندن ندارد، در اعیاد که دیگر روضه خواندن ندارد. اینها می بینند از همین ذاکرینی که درآمدند و دیگر هر شعری می خوانند و هر چه برای ایشان پیدا شود و هیچ توجهی به مفاهیم و امثال ذلک ندارند می بینند یک چیزی خواندند ولی همچنین نشد، نجسید، به ایشان نجسید تا سینه زنند و شور ندهند مفید فائده نمی شود. آقا می زنند عید ائمه را به کربلا و ... حالا خوب بود یک کربلایی بود والا نمی دانستند به کجا بزنند، بزنند و همین طوری و که چی؟ که ما دیگر عیدی نداریم و همه عزا است. ائمه عید داشتند، مصیبت داشتند، شادی داشتند، غم داشتند، همه چیز داشتند. امام حسین را ما فقط با گریه که نمی خواهیم. امام حسین را با همه حالاتش می خواهیم. فرض کنید اگر سیدالشهدا در اینجا می آمد و شبی بود شب جشن و شادی بود و خودش می خندید ما هم آنجا گریه کنیم برای او؟ می گوید من خودم دارم می خندم شما به چه چیز من گریه می کنید؟ به چه چیز من دارید گریه می کنید من خودم دارم می خندم، من خوشحالم، من خودم در اینجا شاد هستم.

در مکتب توحید توقّف نیست، سکون نیست، فقط بر یک محور چرخش نیست، محورهای

^۱ تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۳۰.

متعدّد در مکتب توحید مورد آزمایش و آزمون قرار می‌گیرد و انسان باید از آنها عبور کند. این مسئله است که انسان را می‌تواند حرکت بدهد و به جلو ببرد نه اینکه فقط انسان در این مسئله بخواهد متوقّف شود، در اینجا بخواهد بایستد. امام علیه السّلام حقیقت ربطیه ولایی بین پروردگار و بین خلق است، به این معنا باید رسید، به این نکته باید رسید. اگر ما فقط به امام علیه السّلام از دریچه غم‌ها و حزن‌ها و مصائبی که بر او آمده بخواهیم نگاه

کنیم نمی توانیم همه آن جنبه‌ها را تجربه کنیم، نمی توانیم. خود را محصور کردیم، محصور در این مسئله کردیم.

یک وقت من خدمت رفقا در یکی از همین مجالس «عنوان» عرض کردم. اگر سیدالشهدا علیه السلام واقعه کربلا را نداشت به همین موت طبیعی مرض، سکنه و سایر علل ظاهری از دنیا می رفت ما چه کار می کردیم؟ راهمان بین خود و خدا بسته می شد؟ دیگر هیچ چیز نبود؟ نه. سیدالشهدا فوت کرده، از دنیا رفته تمام شد حالا چه کار کنیم؟ به همین جهت ظاهری حالا که همه ائمه را شهید کردند یا سم دادند یا زدند کشتند ائمه را همین طور دیگر کشتند. پیغمبرش را هم سم دادند و همان دو نفر عایشه و حفصه پیغمبر را کشتند. وَاللَّهِ لَقَدْ سَمَّاهُ^۱ امام صادق علیه السلام می فرماید. خود پیغمبر را هم سم دادند و کشتند، دخترش را هم کشتند. توسط چه کسانی به به به! مفاخر اسلام! به خاطر حفظ اسلام دختر پیغمبر را هم می کشیم و بقیه را همین طور! حالا من این فرض را الان در اینجا برای شما مطرح می کنم همان طوری که ما به همین علل و عوامل ظاهری متأثر می شویم و از دنیا می رویم. اگر ائمه ما مثل ما این طور از دنیا می رفتند. مرحوم آقا چطور از دنیا رفتند؟ با سکنه قلبی بود دیگر، حالا حتماً باید شهید بشوند؟ چه کسی گفته باید شهید بشوند؟ مرحوم آقای حداد این ولی الهی چطور از دنیا رفتند؟ با همین علل و عوامل ظاهری و بیماری‌های ظاهری دیگر. در بیمارستان بودند و بالاخره دکتر ترخیص نمی کرد ایشان می فرمودند من را ببرید منزل. او می گفت نمی شود. رو کردند به دکتر گفتند که من فقط امشب بیشتر نیستم من را ببر در منزل فایده ندارد. ایشان را منتقل کردند و اجازه دادند که از بیمارستان ترخیص شوند آوردند در منزل. مرحوم قاضی چطور از دنیا رفتند با همین استسقاء، ناراحتی کبد، هپاتیت با این از دنیا رفتند. حتماً شخصی که دارای مراتب می شود باید به یک طریق غیر عادی باشد؟!

در بعضی از تعبیرها شما نشنیدید که فلانی، مردن در بستر برای او کم بود. چرا کم است، چرا کم است؟ چرا انسان حتماً فقط باید به یک طریق خاصی از این دنیا برود؟ چه کسی گفته؟ این همه از بزرگان مگر به همین کیفیت از دنیا نرفتند؟ خود همین افراد مگر به همین کیفیت ظاهری از دنیا نرفتند همین‌هایی که این حرف‌ها را می زدند. حالا چه شد؟ هیچ چیز. یک مسیری است خدا تعیین کرده است. حالا یک نفر باید با این بیماری از دنیا برود. آن یکی باید با آن بیماری از دنیا برود، آن یکی

^۱ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۱۲.

در پرونده‌اش نوشته شده که باید در میدان حرب و جهاد از دنیا برود. حالا مرحوم آقا که ولی الهی است چون با ایست قلبی و سگته و امثال ذلک از دنیا رفتند ثواب جهاد در راه خدا و شهادت را به ایشان نمی‌دهند؟ می‌دهند، بالاترش را هم می‌دهند. چرا؟ چون وحدت دارد، معیت دارد. اگر این شخص در روز عاشورا بود و با اصحاب سیدالشهدا بود آیا جزء همان افرادی بود که شب عاشورا گذاشتند و رفتند و از تاریکی خیمه استفاده کردند یا می‌ماند پای کار و تا آخر هم می‌ایستاد و مانند زهیر بن قین و بقیه اصحاب وفادار حضرت که عرض می‌کردند به حضرت اگر هزار مرتبه ما

را بکشند و چه کنند و خاکسترمان را فلان کنند ما دست بر نمی داریم، چه بود؟ می ایستاد این همچنین مردی بود. پس این با آنها است. پس این با آنها است. فقط فرقی است که زمانه هزار و دو بیست سال او را دیرتر به دنیا آورده است که آن هم دست خودش نبوده است. مگر دنیا آمدن ما دست خودمان است؟ نه.

اگر روز قیامت ما به امام حسین بگوییم که ما چه گناهی کردیم که در روز عاشورا نبودیم و اگر بودیم مانند اصحاب تو فداکاری می کردیم چرا ثواب را خدا به آنها می دهد به ما نمی دهد امام حسین چه جوابی دارد به ما بگوید؟! می گوید شما نبودید. می گوییم مگر بودن دست ما بوده است؟ شما امتحان می کردید، امتحان می کردید ما را در آن زمان می دیدید که ما جزء آن فراری ها هستیم یا جزء آنهایی که ماندند و تا آخر هم ایستادند و ذره ای تردید و اضطراب و شک در وجود آنها نبود. حضرت می فرماید: هان! من جای حق نشستم. من جای حق نشستم. من جای عدل نشستم. من جای انصاف نشستم. *مَنْ رَضِيَ بِعَمَلٍ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ*^۱. اگر خودت را در موقعیتی احساس کنی. این احساس را من می گویم که ما رفقا در این مجالس به دست بیاوریم، نه اینکه بر سر هم بزنیم، نه اینکه سروصدا و فریاد کنیم. با سروصدا این احساس برای آدم پیدا نمی شود. می دانید قضیه اش قضیه کیست؟

یک دفعه ما با مرحوم آقا سفر حج رفتیم همان سفر اوّل یک عده ای از یکی از این هیئت های درجه یک طهران از مدیران و افراد و مؤسّسین هم در کاروان ما بودند آن زمان من، هفده سالم بود خودم یادم است که یک شب یکی از اینها می گفت که به یکی از همین افراد جریان نیمه شعبان بود که خیلی مفصّل جشن می گرفتند و چه و چه ... و خیلی حالا دیگر من بیشتر توضیح نمی دهم که خدای نکرده قضیه و مسئله ای برای شخصی نباشد. ولی رسیدن به مطلب منظور است می گفت: فلانی! سه روز است که به خاطر امام زمان کفش را از پایم درنیاوردم! می گفت: به او گفتم رفیق پس چه طور نماز خواندی؟ گفت: نماز؟ نماز اینجا نیست! اینجا فقط امام زمان است، نماز را بگذار کنار همه وقت می شود خواند! این چه امام زمانی است که نماز را از تو گرفته است؟ این چه امام زمانی است؟ این چه امام زمانی است که حکم واجب و تکلیف را از تو گرفته. می گفت به خودش قسم سه روز است که کفشم را از پایم درنیاوردم. حالا به چه کیفیتی می خوابید نمی دانم اگر راست می گوید و خوابش و مسائل دیگر اینها باید یک خورده فکر کرد در این قضیه! لابد بهتر می دانند. این امام زمانی که بیاید نماز

^۱ درر الفوائد، ج ۱، ص ۹۱ (با مقداری اختلاف).

واجب را از آدم بگیرد این امام زمان، به درد می خورد؟ اینها تخیل نیست؟ این چیست؟ این در امام زمان توقّف کردن است، در امام زمان تخیلی نه امام زمان واقعی. امام زمان می گوید نمی خواهد برای من این قدر خودت را به تعب بیندازی. باید به اندازه و روی حساب و بدون جنجال و بدون هیاهو و بدون تئاتر بازی و بدون چشم و هم چشمی. روزی چهار ساعت، می خواهی پنج ساعت بلند

شو برو از حقّ زن و بچّه‌ات نباید بزنی، از حق رفیقت نباید بزنی، غذایت را بخوری تمام منظمّ روزی چهار یا پنج ساعت می خواهی برای من بیای این شعائر را انجام بدهی اشکال ندارد. یعنی چه کفش درنیاوردن؟ یعنی چه نماز نخواندن؟ یعنی چه؟ این حرف‌ها چیست؟ ما همین مسئله را در مصیبت امام حسین داریم همین قضیه آن به یک نحو ما به یک نحو، خیال می‌کنیم هرچه این مسئله بیشتر بشود حال ما بهتر و نزدیک‌تر و آن مسئله بهتر می‌شود.

امام حسین می‌فرماید لازم نیست شما در آنجا باشی، لازم نیست در کربلا باشی. احساسات این هست که اگر با من بودی جانت را فدا می‌کردی؟ می‌گویم هان! اجازه بده فکر کنم، زود جواب ندهی، نگوییم: بله یا رسول الله، یا رسول الله نمی‌خواهد بگویی. برو فکر کن برو فکرها را بکن، بسنج، موقعیت خودت را بسنج، موقعیت سیدالشهدا را بسنج دنیا را و اعتباریت دنیا را بسنج، یکی یکی این نقطه‌ها را بیاور در کنار هم قرار بده. مجاز بودن دنیا را بیاور. اینها را در همین مجالس امام حسین باید یاد بگیرد. فقط زدن بر سر فایده ندارد. زدن بر سر اینها را نمی‌آورد در ذهن ما، اینها را نمی‌آورد. اعتباری دنیا را بسنج، مرض‌ها را بسنج، آخرت خودت را بسنج، فلاح و رستگاری را بسنج، سعادت ابدی را بسنج، آن عمری را که خدا به تو داده بسنج، اینها را همه را سنجیدی، آن نور و بهاء و بهجت را در نظر بیاور، آن ظلمت نفس و عواقب آن را در نظر بیاور، آن عالم بهجت را در نظر بیاور. آن صفا را در نظر بیاور، آن توحید را در نظر بیاور. روی اینها یکی یکی بنشین فکر کن، فکر کن!

من وقتی به این رفقا می‌گویم وقتی که زیارت را انجام می‌دهید بروید یک گوشه بنشینید. از زیاد خواندن چیزی به دست آدم نمی‌آید. بروید یک گوشه بنشینید فکر کنید. بروید آن گوشه مقابل ضریح سیدالشهدا، مقابل ضریح موسی بن جعفر، مقابل ضریح امام رضا علیهما السلام بنشینید خودتان را ببرید در امام رضا، در موسی بن جعفر، آن وضع، آن حال ببینید چند مرده حلاج هستیم؟ تا چقدر می‌توانیم خود را در زمره پیروان امام در بیاوریم؟! آیا اگر ما در آن زمان بودیم همین کارها را می‌کردیم یا نه؟ ببینیم آنها چه می‌خواهند؟ از ما چه می‌خواهند؟ امام حسین می‌گوید: نمی‌خواهد تو تقاضا کنی که در روز عاشورا بودی، تو بیا بین من برای چه شهید شدم و فرزندان خودم را و اهل بیت خودم را به چه روزگاری انداختم. برای اینکه اقامه ارزش‌ها را کنم و اقامه اخلاق را کنم و اقامه عدل و داد را کنم. تو این عدل و داد را بیاور در زندگیت، در ارتباط با رفیقت عدل را بیاور. یواش یواشکی رد نکن برو! وقتی جایش می‌رسد در آنجایی که یک منفعتی هست حساب کن، مسائل را در نظر بگیر نه اینکه می‌گذرد حالا، یواشکی چشم را ببند و برویم! آن هم هیچ چیز به بزرگواری خودش نمی‌گوید. تو برو

سراغ او یا اینکه یک مسئله‌ای وقتی به نظرت می‌رسد برو دنبال آن، اگر رفتی این کار را کردی با من هستی، اگر نه بیخود ادعا نکن، بیخود طلب نکن، بیخود طلب نکن که ما خوب راه همه را بلد هستیم. اگر قرار بشود بیاییم امتحان بگیریم از افراد آن وقت معلوم می‌شود که چند نفر قبولی آورده‌اند در این امتحان.

انسان باید همیشه خودش را جانبرکف در خدمت امام علیه السّلام احساس کند. کسی که خودش را جانبرکف احساس می‌کند آن وقت می‌تواند دیگر هر کاری بکند؟ فرض این است که جان بر کف است دیگر، جانبرکف جانبرکف است دیگر. یا ادّعا است؟ اگر جانبرکف است آن وقت می‌گویند شما در اینجا بایست، در اینجا این کار را انجام بده.

سلمان چه مقامی داشت؟ رسید و وحدت پیدا کرد با امیرالمؤمنین، وحدت پیدا کرد با ولایت و جزو شد. راجع به سلمان داریم سلمانٌ مَنَّا أهل البيت^۱ یک وقت می‌گوید: سلمانٌ مَنَّا مرحوم آقا می‌فرمودند در بعضی از عبارتی که داریم مَنَّا أهل البيت است در بعضی‌ها مَنَّا است، آن أهل البيت بالاتر است. مَنَّا هم در همان وادی است در همان خیمه قرار داد، در همان مسیر قرار دارد. ولی در بعضی داریم سلمان مَنَّا أهل البيت از ما اهل بیت بوده است. امام صادق می‌فرماید: سلمان مَنَّا أهل البيت از ما اهل بیت بوده است. سلمان مگر شهید شد؟ نه، اتفاقاً خیلی هم عمر کرد. بعضی‌ها صد و هشتاد سال نقل می‌کنند و در بعضی‌ها دویست سال و من در یک جا سیصد و بیست سال هم دیدم حالا دیگر نمی‌دانم نقطه آن عوض شده چه شده؟ یا گفتند سن آن زیاد است یک دندان هم اضافه کنیم. آخر می‌گویند یکی از همین مورّخین از همین افراد، تاریخ عاشورا می‌نوشت و بعد منشی او گفت سیدالشّهدا سی هزار نفر ... گفت بابا اصلاً کل افرادی که کربلا آمدند سی هزار تا نبودند! گفت بگذار همه را بکشد فلان فلان شده‌ها را بگذار بکشد! این تاریخ بالاخره یک قضیه ... حتی یا سیصد هزار هم نقل شده به این نحو که ...

مرحوم حاج میرزای دربندی ایشان در تاریخ و جریان کربلا یک کتابی دارد. می‌گویند به این کتاب علما خیلی توجّه نداشتند؛ زیرا ایشان یک فردی بود که به همین مسئله که عرض کردم به مصیبت زدگی مبتلا بود. یعنی مصیبت سیدالشّهدا آمده بود و بر او غلبه کرده بود و آن تمام وجودش را مصیبت گرفته بود. نقل می‌کنند یک دفعه در حرم سیدالشّهدا علیه السّلام پنجره‌های ضریح را گرفته بود و قسم می‌داد سیدالشّهدا را قسم می‌داد که تو را به حق مادرت فاطمه زهرا شمر را در روز قیامت شفاعت نکن! به تو چه مربوط است که این سیدالشّهدا شفاعت کند یا نکند مگر چیزی از تو کم می‌شود؟ تو چه کار هستی که برای امام داری تکلیف تعیین می‌کنی؟ آن هم قسم‌های ... آن هم شنیده بود که کسی که ائمه را به مادرشان قسم بدهد آن ائمه ردخور ندارد و انجام می‌دهند. حالا اگر در روز قیامت امام

^۱المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۳.

حسین خواست شمر را شفاعت کند چه می‌شود؟ ما نمی‌گوییم این کار را انجام می‌دهد بالاخره هر چیزی روی حساب و کتاب است. حالا ما این را فرض کنیم حالا بخواهد شفاعت کند، این چیست؟ این مصیبت زدگی است. یعنی دیگر تو امام حسین را قبول نداری تو فقط تمام وجودت رفته در مصیبت و نمی‌خواهی خارج بشوی. چرا نمی‌خواهی امام حسین را بالاتر از

مصیبت ببینی؟ چرا نمی‌خواهی آن رحمت امام حسین را بالاتر از همه چیز ببینی؟ چرا نمی‌خواهی خودت را نزدیک به آن افق کنی و از آن افق به جریانات نگاه کنی؟ چرا؟! همین. فقط ماندیم در این مصیبت کسی حرف نزند.

الان در بسیاری از این بلاد هند و در پاکستان و امثال ذلک برای سیدالشهدا خیلی مصیبت زده هستند تمام اینها به این قضیه مصیبت زدگی مبتلا هستند. هر کسی بیاید هر دروغی بگوید ولی مصیبت عاشورا را بدتر کند این پیش مردم محبوب‌تر است. هر دروغی می‌خواهد بگوید! چندی پیش بود شنیدم سید عالمی آنجا، در هند یا در پاکستان ظاهراً در هند بوده آمده گفته که در شب عاشورا سیدالشهدا و اصحابشان رفتند غسل کردند، خودشان را تنظیف کردند. زدند این را از مسجد بیرون کردند این را تبعید کردند که تو به چه حقی آمدی این حرف را زدی؟ یک قطره آب پیدا نمی‌شد آب غسل از کجا پیدا کردند در شب عاشورا؟ این چیست؟ بابا من تاریخ دیدم، تاریخ خواندم. دارم واقعیت را بیان می‌کنم. نه اصلاً تو حق نداری. حالا اگر بگوید امام حسین از وقتی که مادر به دنیا آمد لب به آب نزد، هان! این درست است! این درست است! پنجاه و هفت سال از سن امام حسین گذشت تمام این پنجاه و هفت سال در عطش بود و در چه بود. این درست می‌گوید، این درست است! اینها همه تخیلات است. همه اینها توهمات است. امام حسین که نخواست ما در روز عاشورای تخیلی گیر کنیم. در روز عاشورای عقلانی سیدالشهدا خواسته ما را حرکت بدهد. در روز عاشورای منطقی، در روز عاشورایی که مظاهر جمال الهی به نحو اتم در تاریخ خلقت ظهور پیدا کرد در این وادی سیدالشهدا می‌خواهد ما را حرکت بدهد در آنجا راه ببرد.

لذا به حضرت زینب توصیه می‌کند: لایذهبن بحلمک الشیطان^۱ شیطان نیاید صبر تو را ببرد، شیطان نیاید حلم تو را ببرد، همیشه خدا را ببین. همیشه بر این جریانات خود را غالب ببین. دلت شکست اشکال ندارد گریه کردی اشکال ندارد. ولی همیشه خود را مسلط بر اوضاع فرض کن. حضرت زینب می‌آید در مجلس ابن زیاد می‌گوید: چگونه دیدی کار خدا را و قهر خدا با برادرت؟ می‌فرماید: ما رأیت إلا جمیلاً^۲ زیبا می‌بینم، نمی‌بینم او را مگر زیبا. این حرف را حضرت زینب برای خود را از دست ندادن نگفت، به خاطر اینکه در مقابل آن خود را نبازد نگفت، به قول ما خودش را از دسته نیندازد، به خاطر اینکه حالا او را بکوباند نگفت، نه. اینها همه تعابیر ماست. تعابیر ماست که در

^۱ وقعة الطف، ص ۲۰۰.

^۲ مشیر الأحزان، ص ۹۰.

وقایع مختلف از این تعبیری داریم که صدتای آن یک غاز ارزش ندارد چون هیچ پشتوانه ندارد نسبت به اینها. حضرت زینب آن احساس خود را بیان کرد. حضرت زینب آن جمال مطلق الهی را در این جریان دارد مشاهده می‌کند. مگر می‌تواند غیر از این بگوید، حتی زبانش بر نمی‌گردد به غیر از این، زبان حضرت زینب اصلاً به غیر از این بر نمی‌گردد. فکر نمی‌کند همین طوری می‌آید این کلمات از قلب برمی‌خیزد و می‌آید جلو. چون آن جمال را در نقطه اتم احساس کرده است و حاضر است

هزار بار این قضیه تکرار شود آن جمال از دست نرود. هزار بار تکرار شود و حاضر است و آماده است. حضرت زینب برای هزار کربلای دیگر آماده بود. چیزی را خدا به او چشاند و در افقی او را قرار داده که واقعیت را دارد می بیند. عین واقع را در اینجا می بیند. آن مصیبت هم به جای خودش وقتی که سر حضرت را می بیند آن مسائل برایش حاصل می شود، آن گریه ها حاصل می شود، طبیعی است بالاخره حضرت زینب انسان است، نفس دارد.

رسول خدا فرزندش حضرت ابراهیم از دنیا رفت، گریه کرد و فرمود که: ما تسلیم رضا هستیم و قلب شکسته می شود و اشک جاری می شود و ما غیر از رضای الهی چیزی را نمی خواهیم. همان کیفیت می آید حاصل می شود. آن خلیفه دوّم بود که می آمد می گفت که این کارها را بگذارید کنار، این مسائل را بگذارید کنار و کار رسول خدا را مورد اعتراض قرار داده بود. حزن که اشکال ندارد، قلب شکسته می شود اشک از چشم انسان می آید. ولی در عین اینکه این اشک می آید این قلب می خواهد از شدّت شعف که چه دارد در اینجا حاصل می شود، این خدا چگونه دارد نسبت به این بندگانش هنرنمایی می کند، این حالت را وقتی احساس می کند اصلاً قلب می خواهد منفجر شود.

لذا این مسئله مسئله ای است که باید به این مطلب پی برد. کسانی که اهل حقیقت اند و اهل توحیدند و اهل سیرند اینها به این مطالب می رسند، به حقیقت این مطالب می توانند دست پیدا کنند. من شنیده بودم بعضی ها هستند نماز شب که می آیند بخوانند در کفشان نماز شب می خوانند. برای اینکه عذاب قبر برداشته شود پس تو نماز شب را برای عذاب قبر می خوانی؟ نماز شب را برای خدا دیگر نمی خوانی! یا افرادی هستند که می گویند ما چند دوره قرآن بر روی قبرمان خواندیم. من حتّی از بعضی شنیدم که سه دوره قرآن ختم کردیم روی قبرمان که عذاب قبرمان برداشته شود! مگر انسان قرآن را برای عذاب قبر می خواند؟ قرآن را باید برای رسیدن به مطالبش خواند، برای رسیدن به آن نورانیتش خواند، برای رسیدن به آن مفاهیمش خواند. در آیات قرآن باید تأمل کرد، آیات قرآن آیات کلیدی است. انسان باید جلوی چشمش قرار بدهد، نه اینکه برای عذاب قبر، نه اینکه انسان کفن را می پوشد نماز شب در آن بخواند.

اویس قرن از یک جا می گذشت دید یک نفر قبر کنده در آن نماز می خواند. گفت چه کار می کنی. گفت نماز می خوانم. گفت برای چه؟ گفت برای اینکه عذاب قبر نداشته باشم. گفت چند سال است می خوانی؟ گفت: بیست سال. گفت: بیست سال است که از خدا داری دور می شوی. اویس فهمیده مطلب را، اویس رند است. او می داند که باید عذاب قبر را گذاشت کنار از فکر رفت بیرون،

سؤال نکیر و منکر را گذاشت کنار، مسائل کنار گذاشت. وقتی که می گوید الله اکبر فقط خدا بیاید در نظر. الله اکبر قرض هایم را بدهم! الله اکبر درد کمرم خوب شود! الله اکبر فلان بیماری بد را دارم درمان شوم! الله اکبر... تمام اینها چیست؟ توهمات است. تمام اینها تخیلات است. اینها هست، عذاب قبر و اینها هم هست آنها هم به جای خود. امیرالمؤمنین علیه

السلام به ما راه یاد می‌دهد، مبنا دارد به ما نشان می‌دهد، معیار دارد در اختیار ما می‌گذارد می‌گوید من نماز نمی‌خوانم برای اینکه در بهشت بروم، من نماز نمی‌خوانم که در بهشت بروم. این همین است. آن نمازی که در آن باشد که انسان به بهشت برود دیگر آن نماز نیست. اینها دارند به ما یاد می‌دهند. این حرف از من نیست از خود ائمه این مسائل است و نماز نمی‌خوانم به خاطر اینکه جهنم نروم یعنی وقتی که می‌گویم الله اکبر اگر به تو بگویند جهنمی نیست. می‌رویم پی کارمان دیگر. یک دفعه به رفقا گفتم. گفتم اگر از امشب، شب جمعه، در تاریخ فلان بگویند حالا فرض است دیگر، فرض که اشکال ندارد در امشب یک توفیقی از ناحیه حضرت بیاید که ما دیگر نماز را برداشتیم. می‌گوییم به به به! یکی یک جعبه شیرینی می‌خریم و پشتک می‌اندازیم و دیگر تمام شد. جهنم درش بسته شد، سوختش تمام شد. این آتش‌ها دیگر همه خاموش شد! بنشینیم با خودمان فکر کنیم، اگر واقعاً این‌طور باشد چه حالی برای ما پیدا می‌شود خوشحال می‌شویم یا نه؟ اگر دیدیم خوشحال شدیم هان! قافیه را باختیم، قافیه را باختیم. یک فکری با خودمان بکنیم. من دارم معیارها را در اختیارتان قرار می‌دهم. بنشینیم فکر کنیم. الحمدلله راحت شدیم بابا به عجب امام خوبی است! به به چقدر خوب است این امام بیاید یکی یکی بردارد، امشب نماز، هفته بعد روزه، هر هفته یکی یکی بیاید بردارد.

اما اگر مثل مرحوم قاضی، نه حالا مثل او، که بفرماید اگر در عالم برزخ یا روز قیامت خدا بگوید من دیگر نماز را برداشتم آنجا دیگر چه خاکی بر سر کنیم؟ او فهمیده است. اگر خدا روز قیامت بگوید ما از تو نماز نمی‌خواهیم این را دیگر چکار کنیم؟ او متوجه شده است که در این نماز چه خبر است. آن فهمیده کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را که می‌فرماید: من به خاطر جهنم نماز نمی‌خوانم به خاطر عقاب نمی‌خوانم، اصلاً در موقع نماز عقاب را در نظر نمی‌گیرم، اصلاً در موقع نماز به این خاطر نمی‌خوانم که اگر نخوانم عقاب است. ما این‌طوری نیستیم؟ خدایی ما این‌طور نیستیم؟ وقتی داریم نماز می‌خوانیم: بخوان نماز را، پشتش چوب است‌ها فلان است‌ها، برو زود بخوان. هیچ تا حالا فکر کردیم که الان دارد یک سعادت از ما از بین می‌رود، یک فیضی دارد می‌آید که منتظر است که ما می‌خوانیم یا نه؟ هیچ تا حالا به این فکر کردیم و با این نیت رفتیم نماز خواندیم آن وقت ببینیم چقدر فرق می‌کند. با این نیت تا به حال رفتیم به سمت نماز ظهر، نماز شب، مغرب و عشا و صبح یا نه آن

است؟! بل وجدتك اهلاً للعبادة فعبدتك^۱ تو را اهل عبادت یافتم. باید من تو را عبادت کنم، وظیفه بندگی من است که تو را عبادت کنم، بیایم با تو راز و نیاز کنم، بیایم فقر خودم را به تو نشان بدهم، بیچارگی خودم را به تو نشان بدهم، آن موقعیت تو را در نظر بگیرم موقعیت خودم را در نظر بگیرم، حال کنم با تو، حال کنم. تو در مقام معبودیت تو در مقام ربّ و من در مقام عبودیت و در مقام مسکنت. خیلی شیرین می شود، خیلی مسئله فرق می کند. اینها کسانی هستند که توقّف نکردند. توقّف نکردند.

^۱ عوالی الثالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۲، ص ۱۱.

می‌گویند یک روز معروف کرخی که دربان امام رضا علیه السلام بود بعضی از صاحبان تراجم به خلاف موقعیت او را تنزل دادند و این مسئله را مورد تردید قرار دادند و باید پاسخگو باشند مستجاب الدعوه هم بود. افرادی که می‌آمدند پیش او می‌گفتند که می‌خواهیم سفر برویم یک دعایی برای ما بده. می‌گفت: خدا را به سر معروف کرخی قسم بدهید خدا برآورده می‌کند. می‌آمدند می‌گفتند! مگر می‌شود؟! معروف کرخی عجب آدمی است! مثل اینکه خیلی خودش را قبول دارد! یکی آمده بود سفر دریا داشت، یک چیزی نوشت گفت هر وقت که دریا طوفانی شد، در دست نگه دار جلوی آسمان، طوفان از بین می‌رود. رفت و دریا طوفانی شد و آمدند گفتند نوشته معروف، درآوردند تا نگه داشتند آرام شد اصلاً انگار نه انگار که طوفانی شده. بعد آن شخص وقتی که رفت با خودش گفت ببینم این چیست چه اسم اعظمی است که حتی یک ثانیه هم مهلت نداد. آخر این دواهایی که آدم می‌خورد گاهی اوقات دو ساعت بعد اثرش ظاهر می‌شود، بعضی‌ها یک ساعت، این چه بود که همان تا بیرون نیآورده دریا انگار از اول هیچ حرکتی نداشته. نگاه کرد دید نوشته: خدایا به سر معروف تو را قسم می‌دهم که این بلیه را برطرف کن گفت. ایا این هم دعا بود نوشته؟ بلند شوم بروم حساب او را برسم. وقتی که به مدینه برگشت در آن زمان امام رضا علیه السلام در مدینه تشریف داشتند. رفت و دید جناب معروف ایستاده و تا چشم معروف به او افتاد گفت: هان دریا طوفانی شد من را قسم دادی بعد هم آن کاغذ را باز کردی مثل اینکه اصلاً آنجا خودش بوده است گفت این چه چیز است؟ گفت: آن سری که اینجا به این آستان ساییده شده است پیش خدا این قدر قیمت ندارد؟ آن سری که در آستان علی بن موسی الرضا ساییده، آن سر آیا پیش خدا ارزش ندارد؟! برو برو هر وقت گیر کردی به همین سر ما دعا کن خدا راحت می‌اندازد. ظاهراً این طور که نقل می‌کنند بر اثر ازدحام جمعیت در مرو وقتی که جمعیت خیلی فشار آورد مثل اینکه به دیوار خیلی فشار آورده شد و استخوان‌هایش شکست و به این کیفیت از دنیا رفت. وقتی که ایستاده بود و جمعیت می‌خواست وارد منزل حضرت بشود. البته بعضی اینها را مورد تردید قرار دادند چون حضرت در مرو بودند قبر معروف در بغداد است. ولی من خیال می‌کنم که شاید علتش این بوده و بعد حالا یا آمده به بغداد، مدتی طول کشیده و بعد از شهادت امام رضا علیه السلام آمده؛ و این علت برای کسالت و اشتداد کسالت بوده تا اینکه به بغداد رسیده فوت کرده. لذا می‌شود جمع کرد بین این علت برای ارتحال معروف و بین اینکه ایشان در بغداد هستند. ما هم زیارت کردیم مزار ایشان را در بغداد، معروف است خیلی مشخص است.

نکته اینجا است؛ یک روز روزه‌دار بود می‌گذشت از جایی، دید یک نفر سقا است سقا که

آب می آورند و آبشان را می فروشند می گفت کیست که بیاید از این آب بخورد من دعا می کنم، خدا رحمت کند کسی که از این آب بخورد، رحم الله من شرب من هذا. بلند شد رفت گفت یک پیاله بده من، یک پیاله گرفت آن هم داد و دعایش کرد و گفت مگر تو روزه نبودی؟ گفت: چرا. گفت: چرا آب خوردی؟ گفت: دیدم این

دارد دعا می کند گفتم این دیگر نزدیک تر است، دیگر حالا که دارد دعا می کند بلند شوم بروم این من را هم دعا کند. البته روزه روزه واجب نبود قطعاً روزه روزه مستحب بود. معروف چرا این کار را کرد؟ چون در عمل گیر نکرد. این بود. این عمل او عمل موحد است. این عمل عمل موحد است. دیدید بعضی ها وقتی که وضو نمی توانند بگیرند عمداً می روند وضو می گیرند می گویند نماز بی وضو به ما نمی چسبد. این به آنجا می خورد، اینها در عمل گیر کردند. دیدید بعضی ها زخم معده دارند ناراحتی دارند موقع ماه رمضان می شود، آقا روزه بر شما حرام است، من حرام سرم نمی شود من ماه رمضان را باید روزه بگیرم! این در عمل گیر کرده است، در عمل گیر کرده است. خدا گفته که روزه واجب است برای کسانی که سالم هستند، برای کسانی که بیماری ندارند، برای کسانی که بیماری دارند روزه حرام است خدا می گوید من گفتم یا نه؟ می گویم بله. چرا روزه می گیری؟ مگر روزه را من واجب نکردم؟ من هم می گویم تو نباید بگیری. اصلاً دو نفر سالم هستند چرا مریض؟ به یکی خدا می گوید شما روزه بگیر به این یکی می گوید در این ماه رمضان باید همین طور بنشین و نگاه کنی. می گوید خدایا؟ خب ندارد، روزه را من واجب کردم به تو واجب می کنم، به تو واجب نمی کنم حرام می کنم. از تو این را می خواهم، من از تو این را می خواهم. این هم همان است.

باید انسان در خود عمل هم نباید متوقف بشود. باید در چه متوقف شود؟ در رضای الهی، خدا چه می خواهد، خدا چه می خواهد. آن وقت در بعضی از اوقات یا در همه اوقات اگر انسان رعایت این قضیه را بکند انسان می فهمد نماز با تیمم نورانیتش از نماز با وضو بیشتر می شود. چون در این نماز نفس کنار رفته است، خیالات در این نماز کنار رفته است، خیالات کنار رفته است. می داند این دیگر میل نفسانی است چون دلش می خواهد می شود نفس. ولی چون خدا گفته خدایا من تیمم می کنم می بیند این از آن اثرش بیشتر است. اینجا است که می گویند مراقبه، به اینجا می خورد. یعنی انسان به دنبال همانی باشد که دستور دارد، از خودش اضافه نکند کم وزیاد نکند، از خود کم وزیاد نکند. روغن داغش را بیشتر نکند، پیاز داغش و نعنائش را بیشتر نکند می گویند این قدر. وقتی که انسان خودش را به این کیفیت درآورد آن وقت نفس می شود نفس مطیع و موم، می شود موم. نفس موم هم به هر کیفیتی می شود درآید ما چه هستیم؟ سنگ خاره، سفت. گفت «حیران آن دلم که کم از سنگ خاره نیست»^۱ تا

^۱ دیوان حافظ، غزل ۷۲:

نگرفت در تو گریه حافظ به هیچ روحیران آن دلم که کم از سنگ خارا نیست

این نفس موم نشود که آن مجسمه‌ساز نمی‌تواند او را به شکل یک شیء خاصی دریاورد. باید نرم باشد. سفت، سفت است دیگر می‌شکند. چه جوری نرم می‌شود؟! سپردن دل به رضای الهی، سپردن دل به آن چه را که او می‌خواهد تسلیم باشد، آقا وضو بگیر وضو می‌گیریم. وضو نگیر نمی‌گیریم. روزه بگیر می‌گیریم، نگیر نمی‌گیریم. آن وقت اینجا دیگر اسراری هست که آدم باید برسد و صحبت در اینجا بسیار زیاد است.

پس بنابراین نتیجه صحبت این است آنچه که هدف است برای این مجالس توقّف در مصیبت

نیست

بلکه استفاده ابزاری است از مصیبت برای رسیدن به ولایت. انسان به ولایت برسد. اما اگر انسان بخواهد خودش را بیاورد در مصیبت و دائماً فرو ببرد و دائماً کلنجار برود با خودش، دائماً دارد دور می‌شود، نه، این فایده ندارد دارد کار خودش را خراب می‌کند. انسان باید بنشیند، آن شخص دارد از سیدالشهدا می‌گوید، بخواهد نخواهد دل حرکت می‌کند، نفس حرکت می‌کند. حالا به هر کسی به همان ادراک خودش و در فضای خودش، دارد حرکت می‌کند. آرام است، دلش آرام است، دلش تلاطم ندارد.

در یک مجلسی بودیم و مصیبتی خوانده شده بود و اشعاری و نوحه و سینه‌زنی و این چیزها. من احساس کردم که بهتر نبود که در انتخاب این اشعار، در انتخاب این کلمات، در انتخاب این تعابیر یک کلمات خیلی با معناتر. آخر در روضه سیدالشهدا خیلی چیزها پیدا می‌شود، خیلی مسائل گیر آدم می‌آید نباید آدم به این چیزهای پایین خودش را گیر بدهد و در آنجا توقف کند. خیلی معانی در این جریان هست. کربلا هر لحظه‌اش یک صحنه است یک صحنه اسوه و یک صحنه تعلیم، تعلیم، تعلیم، یاد بدهد. آن صحنه‌ها را انسان بیاورد و به شعر بیاورد که دل‌ها را تکان بدهد، بکند، دل‌ها را بکند و به آن فضا حرکت کند.

ان شاء الله که مقصود و منظور بنده از طرح این مسائل این باشد که آن آثار و آن برکاتی که بزرگان بر این گونه مجالس مترتب کرده‌اند آنها برای ما حاصل بشود و با دائماً زیاد کردن این مسائل و طولانی کردن و اینها این مسائل پیدا نمی‌شود، این مطالب پیدا نمی‌شود. آنچه که آنها فرمودند. راه و روشی که آنها به ما تعلیم دادند این است که سیدالشهدا را انسان وسیله قرار بدهد برای رسیدن به توحید. به غیر از سیدالشهدا ما که را داریم؟ وسیله قرار بدهد. آیا با این گونه مجالس انسان به این نقطه می‌رسد؟ گمان نمی‌کنم، گمان نمی‌کنم برسد. وسیله قرار دادن سیدالشهدا یعنی آمدن سیدالشهدا را نه به عنوان یک موجودی که در هزار و چهار صد سال پیش بوده نه، سیدالشهدا را به عنوان یک فرد که الان در امشب حضور دارد. چه می‌خواهد از من چه می‌خواهد؟ از رفتار من چه می‌خواهد؟ از رفتارم در اجتماع چه می‌خواهد؟ از رفتارم با خانواده چه می‌خواهد؟ از رفتارم با رفیق چه می‌خواهد؟ از رفتار شخصی، عبادی، غیر عبادی، معاملات، اینها چه می‌خواهد، معاملات چه می‌خواهد؟

مگر به عمر سعد حضرت نفرمود به جای آن باغ‌هایی که ابن زیاد از تو بگیرد من از باغ‌های مدینه به تو می‌دهم این معامله است دیگر. البته حالا این ظاهر است اینکه چیز ظاهر است. این یعنی چه؟ یعنی اگر ما در یک جا گیر کردیم و دیدیم در این مسئله یک ایراد و اشکالی دارد نباید وارد شویم.

نباید دنیا را بر آخرت ترجیح بدهیم. متأسفانه امروز فرهنگ مادی بر آن تصرفات ما و در اعمال ما حاکم است. این فرهنگ باید عوض شود و تبدیل به یک فرهنگ عاشورایی بشود، فرهنگ کربلایی بشود و آن فرهنگی که انسان را با روح و روان و جان سیدالشهدا علیه السلام آشنا می‌کند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد